نوروز مبارک

سلام‌سلام بچــه‌ها؛ چطوره حال شما؟ خوب و شاد و سرحال هستید؟ چه می‌کنید با آخرین روزهای سال و تب و تابِ از راه رسیدنِ سال ۹۷؟ حتما مدرسه شما هم مثل بیشتر دبستان‌ها، این روزها تعطیله و دارید از این تعطیلاتِ دوهفته‌ای که تا سیزدهمِ فروردینِ سال بعد ادامه داره، حسابی لذت می‌برید. فرفره هم توی این دوهفته، تعطیله و از هفته سوم فروردین، با بخش‌های جدید و مطالب خوندنی، به خونه‌هاتون میــاد. پیشاپیش عیدتون مبارک. از تهِ دل آرزو می‌کنم ایام عید بهتون خوش بگذره، حسابی بازی کنید و گردش برید و کارتون‌های دیدنی ببینید و از همه مهم‌تر، عیدی‌های خوب بگیرید و پررررانرژی، سالِ جدید رو شروع کنید. خیلی دوستتون دارم و برای همه‌تون، آرزوی دلِ خوش و تنِ سالم و لب خندون می‌کنم.

شعر

دوستان قشنگم! معمولا دو سه روز مونده به روز و لحظه تحویلِ سال جدید، بزرگ ترها سین‌های سفره هفت‌سین رو آماده و سعی می‌کنند با سلیقه، یه سفره قشنگ و رنگارنگ بچینند و سالِ جدید با عطر شکوفه‌های بهاری، آوازهای حاجی فیروز و شیرجه‌های ماهی گلیِ توی تنگ، از راه می‌رسه.

هفت‌سین

مادر من چیده است، سفره‌ای را در اتاق
در کنار سبزه هست، سرکه و سیر و سماق
هست قرآن آن وسط، سیبِ قرمز سمت راست
ظرف سنجد سمت چپ، درِ کنارش سکه‌هاست
می‌شود تحویل سال، با صدای دنگ و دنگ
ماهیِ تنگِ بلور، می‌زند چرخی قشنگ!

شاعر: عفت زینلی

قصه

گوجه پرماجرا

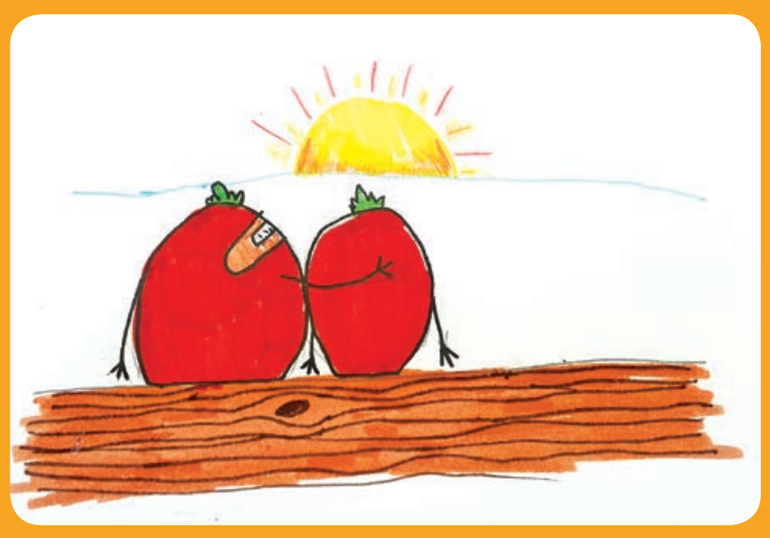

روزی، روزگاری در یک باغ بزرگ، گوجه‌ای بود به نام «تپــلی». تپلی هنوز یک گوجه سبزِ نرسیده بود. اما پس از مدتی، رسید و رنگِ سرخ گرفت. او از بوته گوجه پایین آمدَ. اما به محض پایین آمدن، زاغ سیاهی او را برداشت و با خود به لانه اش برد. جوجه‌های زاغ به اَو نوک می‌زدند. تپلی قبل از این که سوراخ سوراخ شود، از آن درخت روی درختِ دیگری پرید و از آن پایین آمد. وقتی پایین آمد، تازه متوجه شد هنوز در همان مزرعه گوجه است. پس آهی کشید و گفت: «اینم از اول زندگی ما!» چند دقیقه بعد، مردی به تپلی رسید. او را برداشت و در یک سبدِ گوجه انداخت و به مغازه برد. خانواده‌ای، آن گوجه و گوجه‌های دیگر را با خود بردند. مادر خانواده، تپلی را برداشت و شست. او می‌خواست با تپلی سالاد درست کند! تپلی که این را فهمید، قِل خورد و افتاد توی سینک، بعد هم از پنجره به بیرون پرید. او حالا تقریبا لهیده شده بود! اما باز لنگ‌لنگان خود را به باغچه‌ای در همان نزدیکی رساند و در کمال تعجب، گوجه دیگری دید که زیر برگی پنهان شده. آن ها به هم سلام کردند و با هم آشنا شدند. آن دو دوست‌های خیلی خوبی شدند و روزهای طولانی در کنار هم بودند.

نویسنده و تصویرگر: علی ابراهیمی. ۱۰ ساله

کاردستی

چند پیشنهاد جالب برای

رنگ کردن تخم‌مرغ

* دور تخم‌مرغ‌ها نوارهای باریک از چسب کاغذی یا چسب لنت بچسبونید. با رنگِ گواش سطحِ تخم‌مرغ رو رنگ کنید. چسب‌ها رو بردارید.

* تخم‌مرغ‌ها رو اول توی پارچه‌های خوش‌نقش و نگار بپیچید. بعد توی پارچه سفیدِ کتان، بپیچید. بعد توی ظرف بچینید و دو قاشق سرکه با مقداری آب توی آن بریزید. اجازه بدید تخم‌مرغ‌ها ۲۵ دقیقه بجوشند و وقتی سرد شدند، بازشون کنید.

* روی تخم‌مرغ‌ها رو با اَشکالِ مختلف مثل سبزیجات یا اشکال هندسی بپوشونید. بعد محکم، درونِ یک پارچه نازک مثل جوراب بپیچید و ۲۵ دقیقه بجوشونید. در عین حال، می‌تونید بعد از چسبوندنِ شکل روی تخم‌مرغ، رنگش کنید.

دیدار با دوستانِ مهربون

دوستان خوبم! نشانی تحریریه فرفره، یعنی جایی که نویسنده‌ها و خبرنگارها حضور دارند تا این صفحه رو به بهترین شکل به خونه‌هاتون بفرستند، مشهد، بولوار شهید صادقی هست. گاهی بعضی دوستان فرفره به همراه بزرگ ترها، مامان و بابا یا مربی‌مهد و معلم‌مدرسه به تحریریه فرفره و به دیدارِ نویسنده‌ها میــان و با حضورشون، ما رو حسابی خوشحال می‌کنند. چند روز قبل هم بچه‌های یکی از مهدهای کودک مشهد به‌همراه مدیرشون، خانم «سمنگانی» به دیدنِ ما اومدند که حضور شاد و پرانرژی‌شون، حسابی سرِحالــمون کرد. عکسشون رو باهم ببینیم. در ضمن اگه شما هم در طول ایام نوروز، با دوستان و خانواده، عکس‌های جالبی که مناسبِ چاپ توی روزنامه باشه گرفتید، برامون بفرستید.

به یه جوجه تیغی می گن: «بزرگ ترین آرزوت چیه؟»
یه نگاه معصومانه میندازه و می گه: «بغلم می کنی؟»

قاضی به دزد می گه: «خجالت نمی کشی؟ این دومین باره که اومدی دادگاه»
دزد جواب می ده: «شما باید بیشتر خجالت بکشین که هر روز این جا هستین!»

قاضی: «چرا با سر زدی تو صورت دوستت؟»
متهم: «چون هر وقت زنگ می زد می گفت: یه سری به ما بزن!»